

اهمیت تفکر و تعقل منطقی در تعلیم و تربیت

• حیدرتورانی

✽ دانش آموز باید یاد بگیرد که چگونه یاد بگیرد و یاد بدهد، او باید با کتاب و درس درگیر شود و خود پرورگنور ذهن را روشن نموده و بینش یافته و تفکر نماید.



درباره جهان بطور کلی و عالم امور انسانی ارزشیابی کند. با این پژوهش و تحقیق، شخص با تفکر فلسفی سعی می کند تصویری کلی و منظم و منطقی درباره همه آنچه می دانیم و می اندیشیم پیدا و طرح نماید.

درک و فهم این نوع افکار کلی، طرح جامعی فراهم می کند که شخص معمولی می تواند تصور خود را درباره جهان و امور انسانی با آن متناسب سازد و نیز اعمال و افعال و رفتار خود را نسبت به آن بسنجد و معنی و اهمیت آنها را دریابد.

اولین مطلبی که باید مورد بحث قرار گیرد موضوع پرورش عقل و پرورش فکر است. مسئله علم همان آموزش دادن است، تعلیم عبارتست از یاد دادن. از نظر تعلیم، متعلم فقط

تفکر فلسفی بیش از هر چیز ژرف اندیشی و سنجش خردمندانه است. افلاطون، استعداد فلسفی را برای کسی می پذیرد که از توانایی «با هم نگری» یعنی نگریستن به کل و یگانه کردن گوناگونیها برخوردار باشد. اندیشه و تفکر فلسفی به موضوع خاصی محدود نمی شود و هر موضوعی می تواند با دید فلسفی نگریسته شود. فلسفه از طبیعت اندیشیدن برمی خیزد و در حقیقت همان اندیشیدن خردمندانه است.

فلسفه، نتیجه اندیشیدن خردمندانه درباره حقیقت و بنیاد چیزها و کارهاست. تفکر فلسفی تفکری است کلی و دوراندیشانه درباره پاره ای از مسائل. در پرتو تفکر فلسفی، شخص با مطالعه انتقادی می کوشد تا آگاهی و عقاید موجود را

فراگیرنده است، مغز متعلم به منزله انباری است که یک سلسله معلومات در آن ریخته می شود و به اصطلاح به محفوظات می پردازد. معمولاً این امر در سخنرانی، تدریس و حتی پرسش و پاسخ تحقق می یابد و احتیاج به وسایل کمک آموزشی زیاد جز نخته و گچ و بیان معلم ندارد. امروز همه این را نقص می شمارند که آموزگار تنها بخواهد یک سلسله معلومات، اطلاعات، فرمولها و... را در مغز مستمع یا متعلم خود بریزد، معلم باید نیروی فکری متعلم را پرورش بدهد و او را بسوی استقلال رهنمون باشد. باید قوه ابتکار او را زنده کند یعنی در واقع کار معلم آتشگیره دادن است. فرق است میان تنوری که در آن هیزم چوب جمع است و شما فقط آتشگیره از خارج می آورید با آتشگیره ای که خود افروزنده و روشنی بخش دیگران است. به عبارت دیگر معلم باید نقش خود را بیشتر به عنوان یک راهنما و ناظر و... ایفا نماید. تا یادگیرنده خود بر اساس دانسته ها به تفکر و تعقلش پرداخته و راه حل را بیابد. امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

العلم علمان، علم مطبوع و علم مسموع ولا ینفع المسموع اذالم تکن المطبوع^۱

و در نقل دیگر: العقل عقلا، عقل مطبوع و عقل مسموع. یعنی علم یا عقل دو قسم است، یکی علم شنیده شده، یعنی فراگرفته شده از خارج و دیگر علم مطبوع یعنی دانشی که ناشی از طبیعت و سرشت آدمی است از خود آنان سرچشمه می گردد معرفتی که از دیگری فراگرفته نمی شود و منظور همان قوه ابتکار و تفکر خود شخص است.

آنانی که علم مطبوع نداشته و دارای علم مسموع می باشند آنچه را که از استاد فرا گرفته اند بخوبی دانسته و جواب می دهند، و اگر یک قدم جلوتر رفته و سؤالی بکنند گوینده کاملاً لنگ است و از حل و فصل و استنتاج عاجز است. گاه افراد را می شناسیم که خارج از مسامحات و محفوظاتشان چیزی ندارند و به عبارت دیگر کشف و تأمل در اندوخته ها و کشف مسائل نو (اجتهاد) نمی پردازند.

گویند غیبگو یا رمالی دانش خویش را به فرزندش آموخته بود. رمال در دربار شاه حقوق خوبی می گرفت و سیرده بود که پرسش پس از او این پست را اداره کند. روزی که او را معرفی نمود پادشاه خواست که آزمایشش کند انگشتی در دست گرفت و پرسد در دستم چیست؟

رمال جوان گفت: آنچه در دست شماست گرد است و سوراخی در میان دارد. پادشاه گفت:

درست است. حال بگو که آن چیست؟ پسر غیبگو فکری کرد و گفت خوب، سنگ آسیاب است. پادشاه بشدت ناراحت

شد و به پدرش گفت: آخر این چه علمی است که به او آموخته ای؟

مرد گفت: من در آموختن علم کوتاهی نکرده ام کوتاهی از عقل اوست. جوابهای نخستین او از روی علم بود و دیدید که درست درآمد و لیکن استنباط و استنتاجش به عقل او بستگی داشت.

این مسئله که رشد فکری و عقلانی باید در افراد و جامعه و دانش آموز و مدیر پیدا شود. یعنی قوه تجزیه و تحلیل و تعمق و تفکر منطقی رشد یافته و بالا برود یک مطلب اساسی است. اینکه دانش آموز تنها معلم ببیند و آموخته هایش زیاد شود افتخاری نیست باید مجال فکر کردن داشته باشد. فکر و مغز انسان درست به معده او شباهت دارد. معده باید غذا را از خارج بگیرد و به کمک ترشحات درونی آنرا به اصطلاح پرورد اگر بی دربی غذا بر آن تحمیل شود فراغت و فرصت و امکان حرکت را برای درست عمل کردن از دست می دهد. آنوقت فعالیت های گوارشی اختلال پیدا می کند. مغز انسان نیز قطعاً چنین است. پس در تعلیم و تربیت بایستی به دانش آموز مجال اندیشه داد و او را ترغیب به تفکر کرد.

به هر حال جای تردید نیست که در آموزش و پرورش، رشد فکری دادن به متعلم، هدف قرار گیرد. اگر معلم است یا استاد یا خطیب یا مدیر باید بکوشد که رشد فکری یعنی قوه تجزیه و تحلیل به دانش آموز بدهد اگر همش بران فرار گیرد که فقط بیاموزد و فرا گیرد، و حفظ کند، نتیجه ای نخواهد گرفت.

البته تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان پذیر نیست. مایه اصلی تفکر تعلیم و تعلم است.

افضل العبادة الفکر. لا عبادة کالتفکر.^۲

کان اکثر عبادة ابي ذر التفکر^۳

بنابراین تا اینجا اشاره شده است که در تعلیم و تربیت اسلامی به رشد فکری و تعقل اهمیتی بسیار داده شده است.

در پیرامون عقل نیز آیات و احادیثی است که از آن جمله کلام مبارک حضرت موسی بن جعفر (ع) خطاب به هشام بن حکم است که:

یا هشام الله تبارک و تعالی بشر اهل العقا و الفهم فی کتانه فقال. فبشر عبادی الذین. یستمعون القول فیتبعون احسنه. ^۴ بشارت ده آن بندگان که چون سخن شنیدند نیکوترین آن را عمل می کنند.

کاملاً پیداست که یکی از بارزترین صفات عقل همین تمیز و جدا کردن است. باید با تردید منطقی به همه چیز نگریست و گوش به هر سخنی نسپرد و تسلیم هر شنیده ای نشد.

بامبر اکرم (ص) می فرماید:

کفی بالمرء جهلاً ان محدث بكل ماسمیع.





(برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود نقل کند.)

نمونه ای از نقل تاریخ بدون تأمل و اندیشه این است که می نویسند از عاشورا تنها علی بن الحسین - از مردان باقی ماند و راجع به بنی امیه گفته می شود که در سال ۶۱ هجری که حادثه کربلا اتفاق افتاد دوازده هزار گهواره زرین در خانه های بنی امیه بود.

حالا باید حساب کرد که بنی امیه چقدر باید باشند؟

چقدر گهواره توی خانه اینها باید باشد؟

و از آن گهواره ها چقدر باید گهواره زرین باشد؟

بعضی ها بدون هیچ نوع نقادی و تفکر و تعقل و تعمق همان چیزی را که می شنوند قبول داشته و برای دیگران نقل می کنند. باز در تاریخ نوشته اند: وقتی قوم موسی (ع) از دریا عبور کردند فرعونیه ها که آنها را تعقیب می کردند در حدود دویست و پنجاه هزار مرد جنگی بودند. حالا غیر جنگی چقدر بوده؟

زن و بچه چقدر بوده؟

پیر چقدر بوده؟

خدا می داند.

بعد ابن خلدون می گوید: آخر این را باید حساب کرد که اولاد اسرائیل همه اولاد یعقوب بوده اند اینها فرزندان یک نفر بودند و سه چهار نسل هم بیشتر نگذشته بود، پنج نسل، شش نسل، (۱۶۴ سال، ۴۰۰ سال نوشته اند) حالا گیریم که چهارصد سال گذشته باشد وقتی می گوئیم دویست و پنجاه هزار مرد جنگی، لااقل باید بپذیریم که جمعیت آنها بمراتب بیش از یک میلیون نفر بوده که توانسته بودند این تعداد مرد جنگی بسنج کنند، اما با در نظر گرفتن اینکه فرعون مردان آنها را می کشت آیا عقلاً چنین چیزی ممکن است؟ ابن خلدون می گوید مورخین اصلاً فکر نمی کردند آیا این امر با منطق جور در می آید یا نه؟ آنان بدون هیچ نوع نقادی، صرفاً آن را می شنیدند و برای دیگران بازگویی کردند.

عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد یعنی انسان متفکر اگر اطلاعاتش ضعیف باشد مثل کارخانه ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است و قهراً نمی تواند کار بکند محصولش کم خواهد بود. محصول بستگی دارد به اینکه ماده

خام برسد. ماده خام زیاد داشته باشد کارخانه اش کار نکند باز فلج است و به جایی نمی رسد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) در روایتی خطاب به هشام می فرماید:

عقل و علم باید توأم باشد، عرض کردیم، علم فراگیر است و به منزله مواد خام است. عقل و تفکر و استنتاج و تجزیه و تحلیل است. آنوقت حضرت به این آیه اشاره کرد.

وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العلمون؟

تا نشان دهد که چگونه حتی در زمینه اهمیت عقل و علم و یقین باید گفت که نباید پیرو اکثریت بوده و همان راهی را برویم که اکثریت می روند.

مطلب دیگری که می توان بدان پرداخت روح علمی است.

یعنی روح حقیقت جوئی، روح بی غرضی و طبعاً روح بی تعصبی، روح خالی از جمود، و روحی که از غرور خالی باشد. که یک عالم با یک مدیر نباید تعصب داشته باشد، نباید جمود داشته باشد، نباید تجزم داشته باشد، غرور داشته باشد و خیال کند که آنچه که او دارد تمام علم همان است. باید به اصل «ما اوتیتم من العلم الا قليلا» توجه کند.

مدیریتی که روح علمی داشته باشد نسبت به مدیران کم بضاعتی که روح علمی ندارند و چهار کلمه می دانند و خیال می کنند که تمام علم و مدیریت همین است، غرورشان خیلی کمتر است و با غرور ندارند. در حدیث آمده است که علم سه وجه است با سه مرحله:

الف: در مرحله اول که تکبر به انسان دست می دهد خیال می کند که دیگر تمام حقایق عالم را او می داند.

ب: در مرحله دوم تواضع به خرج می دهد.

ج: می فهمد که نسبت به آنچه باید بداند هیچ چیز نمی داند.

این است که در تعلیم و تربیت و در فلسفه مدیریت باید روح علمی داشت، به متعلم روح علمی داد. یعنی نباید توجه به این باشد که اودانا بشود، باید کاری کرد که روح حقیقت جوئی پیدا کند جامعیت فکر، تعمق، انعطاف پذیری (ابعاد ذهن فلسفی) تعصبات، جمودها و غرورها و... را از خود دور کند که متعلم (مدیر) مهندس، معلم، پزشک و کارگر و دانش آموز و... با روح علمی، ذهن فلسفی باریابند. وقتی که مدیر، جامعیت،

تعمق و انعطاف پذیری فکر را در برخورد با مسائل نشان می دهد، معلمان بطور متوسط احساس می کنند که آسانتر می توانند با وی تفاهم برقرار سازند.

از طرف دیگر وقتی مدیر از لحاظ ذهن فلسفی در سطح باین قرار دارد. بسیاری از معلمان گزارش می دهند که تفاهم با مدیر مشکل است و عده زیادی از آنها ترس دارند از اینکه در مواقع ابراز صریح عقاید و احساس خود، با اقدام تلافی جویانه مغایر با اخلاق و حرفه روبرو شوند.

بنظر می رسد که رابطه مستقیمی میان ذهن فلسفی مدیر و روحیه عمومی معلمان وجود دارد این رابطه نیز در واکنش معلمان در موقع مطالعه برنامه و انتخاب مسائل مربوطه به مطالعه ظاهر می گردد.

این رابطه از حدود صورتهای سازمانی و روشهای گروهی گذشته نشان می دهد که ذهن فلسفی از روشها و صورتهای سازمانی مهمتر است.

آموزش و پرورش صحیح، ژرف اندیشی و ژرف کاوی را افزایش می دهد و بنابراین فرد را قادر می سازد تا از عقاید قالبی، تعصبات جاهلانه و قراردادهای مربوط به منشاء اجتماعی خود گذشته و به تعالی برسد. هر برنامه آموزشی که از این جنبه غفلت ورزد به زبانی رساتر آموزش و پرورش نیست.

در پایان می توان اینگونه نتیجه گیری کرد که کار معلم و روش او باید به گونه ای باشد که تا با استفاده از امکانات و تکنولوژی آموزشی، و روشهای تدریس مناسب مانند روشهای از پیش سازمان دهنده، استقرایی، کاوشگری و رشد عقلی، بدایع پردازی، دریافت مفاهیم و مباحثه ای و غیره آثار آموزشی و تربیتی را به دانش آموز منتقل سازد و نقش راهنما، و هدایتگر و ناظر، انگیزه آفرین، تسهیل کننده خود را به گونه ای ایفا نماید که یاد گیرنده، روش درست تعقل و تفکر و خلاقیت ذهنی را بیاموزد تا خود بتواند در مواجهه با مسائل و دانسته ها و دانش ها، به تشخیص و قضاوت صحیح رسیده و بهترین را انتخاب کند. این تلاشها عادت به تفکر دقیق و تمایل به کاوشگری، ساختهای مفهومی و درون سازی معنی دار اطلاعات و افکار را در دانش آموز می پروراند. و دانش آموز از این طریق مهارتهای لازم و کسب تجربه مستقیم روشهای علمی تفکر را در خود تقویت می کند.

دانش آموز باید یاد بگیرد که چگونه یاد بگیرد و یاد بدهد. او باید با کتاب و درس درگیر شود. و خود پرورگتر ذهن را روشن نموده و بیش یافته و تفکر نماید. او باید به خوبی با مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی درگیر و مواجه شده و با آموزش واقعینها و تفاوتهای فرهنگی و نیز با ایجاد حس مسئولیت، درست قضاوت نموده و با شناخت درست، ارزشها را یافته و با اعتقاد و ایمان و تقوی بهترین را انتخاب نماید و به اصطلاح در مقابل تفکرات و تلقینات سوء و ناصحیح مقاومت کند. برای اینکه او به این درجه از اعتبار علمی و فکری برسد باید در آموزش و تربیت او دقت داشت و از روش و الگوهای صحیح تدریس و امکانات آموزشی و تربیتی و محتوی و مواد درسی مناسب و هم جهت بهره گرفت.

برای رسیدن به اهداف فوق و تحقق آن باید همه نهادهای فرهنگی و تعلم و تربیت هماهنگ شوند. و در این راستا نقش آموزش و پرورش بنیادی تر و جدی تر است. برخی از این تلاشها فهرست وار پیشنهاد می گردد. که الحمدالله قسمت عمده این برنامه ها در حال انجام است که امیدواریم برداشته این فعالینها افزوده گردد.

الف: تعلیم و گسترش روشهای جدید تدریس و جایگزین نمودن آن به جای روشهای سخنرانی و پرسش و پاسخ.

ب: توجه بیشتر به محتوی و مواد کتب درسی و حذف مطالب زائد. و حفظ و رعایت ارتباط افقی و عمودی بین دروس و مقاطع تحصیلی و پرهیز از تمرکز در برنامه ریزی بویژه محتوای توان درسی.

ج: توجه بیشتر به دانش افزایی معلمین بویژه مدیران آموزشی د: رشد و گسترش تکنولوژی آموزشی، به منظور یاد گیری عمیق، اصل و پایدار (اصل یادگیری فعال).

ه: نظارت و راهنمایی بیشتر در اجرای عملی بسیاری از برنامه ها در سطوح باین مثل مدرسه و سر کلاس از طریق بکارگیری و آموزش مدیران آموزشی تا کمکی باشد در تثبیت مدیران.

و: استفاده از وسایل سمعی و بصری و صدا و وسیمای، بویژه سینما در آموزش غیر مستقیم.

ز: پرهیز از کلی گویی و کلی نویسی، در بیان هدفهای آموزشی و درسی مانند اصطلاحات شعار گونه تربیت افراد



● نقدی و نظری بر مقاله سن تکلیف!

● مصطفی اسرار

یکی از اهداف مقدس نظام ما حرکت در تمامی زمینه‌ها براساس و محور تعالیم حیات بخش اسلام است، که در سایه تلاش و کوشش خستگی ناپذیر اندیشه‌وران و فقهای گرانقدر شیعه تدوین یافته است.

به حق می‌توان گفت فقه شیعه دارای مستندترین، پویاترین و بالنده‌ترین احکام است. و حرکت براساس دستورات فقهای گرانقدر با استفاده از منابع غنی و سرشار که آنان در اختیار ما قرار داده‌اند تنها راه رسیدن به حیات مبتنی بر وحی و رسیدن به سعادت می‌باشد.

خوشبختانه دست اندرکاران تعلیم و تربیت می‌کوشند در راستای تعالیم انسان‌ساز اسلام، نونهالان جامعه اسلامی ما را با سرچشمه‌های زلال فرهنگ متعالی اسلام آشنا سازند و تلاش می‌کنند از همان ابتدای ورود به عرصه نوجوانی و جوانی آنان را با اسلام و تعالیم اسلامی آشنا نمایند.

چندی پیش مقاله آقای کریمی را تحت عنوان «سن تکلیف» در ماهنامه تربیت سال هشتم شماره سوم صفحه ۱۰ مطالعه کردم. ضمن تشکر از تلاش ایشان در زمینه بررسی سن تکلیف و زمان به تکلیف رسیدن پسران و دختران، نکته‌هایی ناآمل انگیز در مقاله بود که مرا بر آن داشت تا در حد وسیع و بضاعت علمی، به مدافعه و بررسی آنها بپردازم.

۱- ظاهراً نویسنده مقاله سن تکلیف و سن رشد را با یکدیگر درهم آمیخته و این امر باعث خلط مباحث شده و موضوع روشن و واضح سن تکلیف را به ابهام کشانده است.

بر واضح است که رشد انسان در محیط‌های مختلف متفاوت است یعنی آب و هوا و منطقه جغرافیایی و تغذیه... در آن به طور مستقیم و غیر مستقیم اثر می‌گذارد. مثلاً شخص در مناطق سردسیر از لحاظ جنسی دیرتر و در مناطق گرمسیر و حاره زودتر به بلوغ می‌رسد.

مسأله رشد با سن تکلیف متفاوت است. زیرا سن تکلیف ربطی به شرایط مختلف جغرافیایی و آب و هوایی و تغذیه... ندارد و با تغییر آنها تغییر نمی‌کند. تکلیف مقوله‌ای شرعی است و از منابع گوناگون فقهی استنباط و اجتهاد شده و فقها با ملاحظه روایات و احادیث و آیات قرآن و اصول مختلف فقهی به این حکم شرعی رسیده‌اند که دختران از ۹ و پسران از ۱۵ سالگی به سن تکلیف می‌رسند و عموماً هم در این حکم اتفاق نظر دارند کما اینکه نویسنده وقتی آراء فقهای شیعه را نقل می‌نماید، اختلافی در آنها به چشم نمی‌خورد. رای حضرت امام قدس سره همان است که شیخ طوسی فرموده است. و این موضوع با تفاوتی که در انسانها از لحاظ رشد و بلوغ وجود دارد تغییر نمی‌کند. این مسأله مانند تعداد رکعات نمازهای پنجگانه است که با هم تفاوت دارند، نماز صبح دو رکعت و نماز عشا چهار رکعت، همه مسلمانان وظیفه دارند نماز صبح را دو رکعت بخوانند؛ فرق نمی‌کند، ایرانی، آفریقایی، اروپایی، قدبلند یا

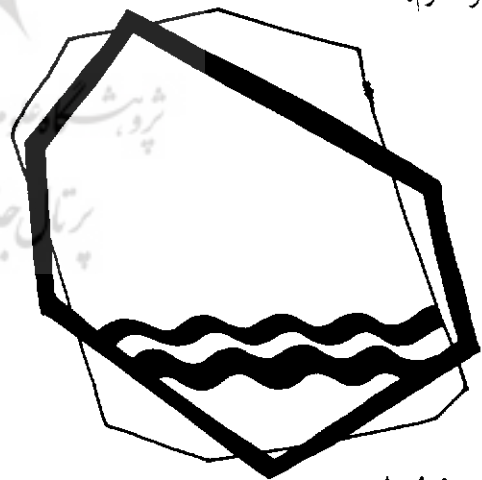
فاضل، دانشمند، متعهد، متخصص و... بلکه باید هدفها را در کلمات صریح و خالی از ابهام و نیز در قالب رفتار و گفتار معلم و غیر رفتاری و در کلمات و جملات حافظه مدار و محتوی مدار و محصول مدار بیان کرد.

ح: به منابع استخراج اهداف برنامه ریزی آموزشی و درسی و نیز افراد شایسته و با صلاحیت بیشتر توجه شده و تکیه بیشتر بر استفاده از منابع اسلامی (قرآن - نهج البلاغه و حدیث و روایات و...) و مبانی فرهنگی اجتماعی گردد و در این راستا به کمیته‌های مادر و تخصصی اهمیت ویژه داده شود.

ط: بسیاری از ناکامیها و شکستهای فرآیندهای فعالیتها و برنامه‌ها به سیستم و نظام تعلیم و تربیت و سیستم اداری و سازمانی آن بر می‌گردد.

در پایان، افرادی که باید اهداف و سیاستها و برنامه‌های اتخاذ شده از سوی مدیران ستادی را عملی سازند در سیستم بوروکراسی، اداری و کلاسیک فعالیت می‌کنند که این سیستمها به علت بافت و ساختار سازمانی آن توان پاسخ‌گویی بسیاری از نیازهای افراد آن را ندارد. در این راستا رعایت روابط انسانی و اسلامی و بهره‌گیری از شیوه‌های اسلامی منطبق بر تئوری اقتصادی و مبانی فرهنگی و اجتماعی امری است ضروری و قابل توجه.

در خاتمه برای همه دست‌اندرکاران و دلسوزان و علاقه‌مندان تعلیم و تربیت مینهن اسلامی آرزوی توفیق نموده و رشد و تعالی جامعه عزیز و اسلامی مان را از درگاه خداوند متعال خواستارم.



● پی‌نوشتها

- ۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۳۱.
- ۲- امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۴۵.
- ۳- البحار، ج ۷۱، ص ۳۳۳.
- ۴- سوره زمر، آيات ۱۸-۱۷.
- ۵- مطهری، مرتضی: علم و تربیت اسلامی.
- ۶- سوره عنکبوت، آیه ۴۳.
- ۷- سوره اسراء، آیه ۸۵.
- ۸- سرعنداری، علی: فکر مطفی صص ۳۵۵-۳۵۶.